

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Resistance Memories

داستان هائی از مقاومت

نویسنده: فریده نبی زاده-ترکیه

۰۴ می ۲۰۲۵

«قدم زدن روی تیغ»

بخش چهارم

سفر «یونان»

بعد از یک سال، چون سند قانونی نداشتیم، کمی پول پس انداز کردم و تصمیم گرفتم دوباره تلاش کنم، این بار به سمت یونان. با خواهرزاده‌ام و گروهی دیگر از مهاجران به راه افتادیم. راه‌بلد پسر لاغر پاکستانی بود که تازه از کمپ آزاد شده بود. اما باز هم از شانس نداشته بعد رسیدن به یونان، پولیس یونان ما را گرفت. همه وسایلمان را گرفتند و ما را به ترکیه فرستادند. از سختی سفر یونان چیزی نگویم که وحشتناک است.

خلاصه کلام پولیس ترکیه ما را به کمپ Arnavutköy در استانبول برد. کمپ بزرگ با چندین طبقه و سیم خاردار بود. ۲۵۰ نفر در هر بخش، پر از خانواده‌ها. وقتی وارد شدیم، با افراد عصبی و پر خاشاک روبه رو شدیم. ما را به بلوک A بردند. برای این‌که خواهرزاده‌ام را از من جدا نکنند، گفتم شوهرم است. هر بخش یک تیلیفون داشت، باید کارت می‌خریدیم تا تماس بگیریم. غذا کم کیفیت و کم بود ولی آب فراوان می‌دادند در آنجا زنان برای سرگرمی تسبیح می‌ساختند. شب‌ها آواز می‌خواندند، می‌رقصیدند، خودشان را سرگرم می‌کردند. خانواده‌ها ماه‌ها بی‌سرنوشت بودند. طالبان هم هفته‌ای یکبار می‌آمدند و خانواده‌ها را تشویق به بازگشت به افغانستان می‌کردند. مسؤولان هم اصرار داشتند که برگردید، ترکیه از شما خسته شده است.

اتفاقات عجیبی را شاهد بودم در ضمن این همه بدبختی دوستان خوب و مطمئنی پیدا کردم، همه باوجود دردهای خود، مرهم درد دیگران می‌شدیم. همه به دلیلی آمده بودند: یکی برای آینده فرزندش، یکی مثل من برای رسیدن به رویاها، یکی برای کمک مالی به خانواده، یکی برای ازدواج. هیچ‌کس از روی خوشی نیامده بود.

بعد از دو ماه آزاد شدم و به استانبول برگشتم تا دوباره از نو شروع کنم. از شکست‌ها و شروع‌های دوباره خسته‌ام، اما چاره‌ای نیست گاهی دلم می‌خواهد مانند دختران دیگر تمام نگرانی ام رنگ ناخوان هایم باشد یا دغدغه اصلی ام رنگ موی و لباس های آخرین مدل باشد گاهی دلم هوس می کند برود به گذشته ولی چنان پل های گذشته را شکسته ام که هیچ راه برای رفتن نمانده است جز به جلو رفتن با این حال چاره ای جز ادامه دادن با این شرایط ندارم حالا هم کار می‌کنم و منتظر فرصتی هستم تا قدمی به سوی رویاهایم بردارم. نمی‌دانم ارزشش را دارد یا نه، ولی انسان ماجراجوست، عاشق رسیدن به خواسته‌هایش. انسان با کلمه "امید" زنده است...

از آن جایی که انسان موجود ماجراجوست، همیشه حس می‌کند آن‌سوی دنیا چیزی بهتر برایش وجود دارد؛ شرایط بهتر، زندگی بهتر، آرامش و آسایش بیشتر. همیشه دنبال بهترین‌هاست و غافل از داشته‌هایی که یک روز، وقتی سرش به سنگ می‌خورد، آن‌ها را می‌بیند.

می‌دانم گاهی همه سخت دلتنگ وطن می‌شویم و وای که چه سخت و جان‌سوز است دوری از دیار و کاشانه؛ جایی که همیشه بیزار بودی، ولی با کمی فاصله گرفتن، دلتنگ هر لحظه‌اش می‌شوی. دیگر هر ثانیه دلت هوس بوی نان تنوری، جوی آب، نم باران، بوی عطر خانه پدری، بوی میوه‌های تازه‌اش را می‌کند. حتی گاهی دلتنگ بدترین کوچه و آدم‌های آن‌جا می‌شوی و تا به خود می‌آئی، می‌بینی ساعت‌هاست غرق جایی شده‌ای که گذرا بوده‌ای.

انسان به امید رسیدن زنده است؛ گاهی برای رؤیائی، هدفی، تا سرحد مرگ می‌رود، داستان‌های جدید برای خودش می‌سازد و گاهی در میان همین داستان‌ها، در مسیر همین هدف‌ها جان می‌دهد و به فراموشی سپرده می‌شود. ماجرای هر آدمی متفاوت از دیگریست، درد هر فردی را به شکلی متفاوت می‌آزارد.

قصه کوتاه و دور از جزئیات من نیز، برای رسیدن به رؤیائیست که سال‌هاست با آن زندگی می‌کنم. گاهی دلم می‌خواهد دست بکشم و تسلیم شوم، ولی کسی در گوشم زمزمه می‌کند: «دختر، دردهایت را تحمل کردی، شب‌ها برایش بیدار ماندی، وقت، انرژی و جوانی‌ات را خرجش کردی. صبور باش که پایان هر شب تاری، صبح روشنی‌ست. برای همین هدف از وطن گذشتی. همین رؤیاست که باعث می‌شود شب‌ها گریه کنم و روز بعد دوباره موهایم را ببندم و از نو شروع کنم. خیلی خسته هستم ولی باید ادامه بدهم.

رؤیای من شبیه خواب هزاران دختر افغان است که میان داشتن و نتوانستن گیر کرده‌اند. در آخر هم سپاسگزارم از لطف و حوصله‌مندی‌تان که این داستان را تا آخر خواندید. امیدوارم این داستان، امیدی باشد برای ادامه دادن زندگی و رسیدن به اهداف‌تان.

و در ضمن داستان را با تمام نقص و عیب‌هایی که دارد بپذیرید و با بزرگواری‌تان از نقص و عیب‌های نوشتار و املائی به عنوان اولین نوشته‌ام، چشم پوشی کنید. خیلی از جزئیات را برای نگرفتن زمان ارزشمند شما از قلم انداختم..... یار زنده صحبت باقی!